



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آن لائن نمی باشد

**25 اپریل 2024****داکتر سید عبدالله کاظم**

## قابل توجه محترم جناب باری جهانی

(قسمت پنجم)

### در جستجوی قاتل:

در نوشته های اخیر جناب جهانی صاحب اعم از مقاله اولی "بحث مختصری دربار چرا غبار از بیان حقایق طفره رفته اند" و سلسله مقالات بعدی ایشان تحت عنوان "جواب مختصری به نوشته محترم داکتر صاحب کاظم" که تاحال چهار قسمت آن به نشر رسیده است، سؤالها و مطالب زیادی بیان گردیده که کوشیده ام در هر مورد با اقتباس از متن نوشته جناب شان بالترتیب در زمینه ابراز نظر نمایم و به بعضی سؤالها پاسخ بگویم که تحت عنوان "قابل توجه جناب باری جهانی" تا حل چهار قسمت آن به نشر رسیده و سلسله آن ادامه دارد. هدف از این مباحثات صرف تعاطی نظر است برای روشن ساختن حقایق تاریخی که در طول زمان طور دیگر عمداً یا سهواً اشاعه یافته و بعضاً با تحریف تاریخ توأم بوده اند و اکنون به استناد مأخذ جدید سعی میگردد بر این تاریکی ها روشنی انداخته شود و اگر کسانی به مطالعه این مسایل علاقه ندارند، میتوانند به سادگی از کنار آن گذشته و به خود زحمت مطالعه آنرا ندهند.

در این قسمت توجه را با این سؤال جناب جهانی صاحب جلب میدارم که چندبار در طول نوشته های خود به آن اشاره فرموده اند، ایشان می پرسند: «اینکه چرا امیر امان الله خان در ظرف ده سال سلطنت خود کوچکترین اقدامی و جزیی ترین تحقیقاتی در راه کشف قاتل اصلی پدر خود ننمود، "کور می فهمد که دلد شور است"؛ اگر قصداً از حقیقت چشم پوشی نماییم، بصراحت و اطمینان گفته میتوانیم که امان الله خان شریک دسیسه و عمل قتل پدر خود بود، خواه به وسیله خاندان آل یحیی و خواه به وسیله دیگران و یا اشباح انگلیسی.» (صفحه اول، قسمت چهارم مقاله ایشان).

ادعای فوق را با چنین صراحت و اطمینان میتوان پرداخته خیال و تصور ذهن ایشان دانست و اگر چنین اطمینان در قضیه وجود میداشت، لازم نبود در طول صد سال گذشته این قضیه همچنان لاینحل و پیچیده باقی می ماند و یک تعداد محققان وقت خود را در بررسی حقایق آن ضایع میکردند. به دلیل همین مغشوشیت ها است که اکنون ما برای جستجوی حقایق درباره این موضوع مهم تاریخی بحث میکنیم که چرا قتل، به کدام انگیزه و دلایل، توسط کی و به همکاری کی ها صورت گرفت و چرا قاتل پیدا نشد؟

اینکه جناب جهانی صاحب با اطمینان خاطر و با صراحت تمام در زمینه حکم می فرمایند، نظر و احساس خود شان است، اما قضیه با این سادگی نیست و در پرتو اسناد و شواهد جدید موضوع ایجاب تحقیق و تدقیق مزید را میکند، بخصوص بعد از آنکه جلد چهارم سراج التواریخ سالها قبل از آرشیف دارالترجمه وزارت معارف وقت ناپدید گردید و این بخش تاریخ در تاریکی قرار گرفت؛ ولی اکنون پس از گذشت سالها خوشبختانه نسخه دستنویس آن در سال 1386 به همت محترم محمد وسیم امیری از نزد ورثه مؤلف کتاب مرحوم علامه فیض محمد کاتب دستیاب و در سه بخش در سال 1390 در کابل به چاپ رسید که از روی بسا نکات تاریخی قضیه پرده برداشت. به جرأت میتوان گفت که یگانه نگارنده ای که شرح مبسوط با ذکر جزئیات این حادثه را که شخصاً به چشم دیده

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آن لائن په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

و به گوش شنیده و درحقیقت در بسا موارد شاهد عینی بوده و فقط پنج یا شش سال بعد از وقوع حادثه ثبت اوراق تاریخ کرد، علامه فیض محمد کاتب بود که در جلد چهارم، بخش سوم کتاب "سراج التواریخ" در حدود یک صد صفحه را به گزارش رویداد های یومیه آن اختصاص داده است. اینک میخوام جهت معلومات مزید علاقمندان تاریخ بعضی قسمت های آن کتاب مستطاب را در موضوع قاتل امیر و اشخاص مظنون به آن را اقتباس و خدمت تقدیم دارم تا از ورای آن به نکات تاریک موضوع روشنی انداخته شود:

به قول کاتب، چنانچه قبلاً ذکر شد، لحظاتی بعد از وقوع قتل امیر «یکی از میان از قاتل پرسیده، چون قاتل از خدا غافل معلوم نبود، سردار نصرالله خان در پاسخ او فرمود که کشنده معدوم و نامعلوم است، نمیتوان کسی را به تصور و گمان مأخوذ کرد، و دیگری ازین اظهار سردار معزی الیه گفت: قاتل از ممالک خارجه نبوده و بجزاهل اردوی معلی و خدمه خاص حضرات والا مرتکب این فعل ننگین و نازیبا نشده است، زیرا که دزد از خارج فرودگاه اردو با کثرت کشیک چیان که به فاصله چند گام از هم دور به پا ایستاده باشند رسانیده، اقدام در چنین کار دشوار خجلت آثار نماید. پس بایست که خدمه را که در شب اذن دخول و خروج در سر پرده دارند و کشیک چیان ایشان مأذون دانسته منع نشده و نمی شوند، با منصب داران کشیک چیان و پاسداران نوبتی که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند، مأخوذ شوند، تا پس از تحقیق و تدقیق کشف راز گردیده و قاتل به دست آمده و کیفر دیده...». ("سراج التواریخ، بخش سوم، جلد چهارم، صفحه 623 و 624)

اما نصرالله خان این سخنان را ناشنیده گرفت و به موضوع تعقیب و تحقیق قاتل نپرداخت. مشکل اساسی از همین جا و سؤال چرا از همین نکته آغاز میگردد که تا امروز موجب سردرگمی قضیه شده و هرکس بزعم خود آنرا بیان میکند. اگرچه فیض محمد کاتب از قول امیر نصرالله خان اتهام قتل امیر را به شخص دیگری رویت میدهد، چنانچه می نویسد: امیر نصرالله خان پس از مراسم تاجپوشی که بروز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاول در قصر سراج العمارت صورت گرفت (شرح مزید در صفحه 660 تا 662)، برای اخذ بیعت و اعلان افزایش معاش عساکر به میدان گلف رفت و در حضور سپهسالار محمدنادر خان که عساکر را جهت ورود امیر جدید در آنجا آماده پذیرائی ساخته بود، بیانیه داد و گفت: «واقعه قتل امیر شهید بر همه ما و شما معلوم است که حاجت به تذکار کوائف نیست و پس از آنکه شما به میل خاطر و رضا و رغبت خود مرا به پادشاهی برداشتید، من از شما خرم و خوشنود گردیده، در ماهی دو روپیه بر مشاھرۀ معینه شما که اصل و اضافه آن در ماهی چهارده روپیه از هر واحدی به شمار آید، افزون فرمودم.» امیر در ادامه گفتار خود صراحتاً بیان کرد: «از احاد و افراد سپاه که کرنیل شاه علی رضا خان به سبب قتل امیر مرحوم پاسبان بودند، شنیده بود که احمدشاه خان سرمیر اسپور [پسر سردار محمد آصف خان مصاحب خاص - عم محمد نادر خان]، امیر مغفور را به قتل رسانیده است و کسی اقدام در مؤاخذه و باز پرس قتل آن مرحوم ننموده، در شب بعد از صرف غذا و ادای نماز عشاء عموم منصب داران سپاه را در خفاء به مشق گاه احضار نموده همه را به خون خواهی و بلوا متحد و متعهد و متحالف ساخته و طبل فتنه را و ارون کوفته بود، صدای لا و نعم و دعا و ثنا نگشوده، سکوت اختیار کردند و از اسکات [سکوت] ایشان سپهسالار خجالت بار گردیده، اظهار کرد که افواج حاضره که به قرب پنج هزار تن منتهی می شوند، قبل از تشریف آوردن حضور والا، مرا وکیل خود قرار دادند و اینک من به وکالت همگان اظهار امتنان و تشکر می نمایم.» (صفحه 662)

فیض محمد کاتب در ادامه می نویسد: «پس از ورود اردوی کله گوش و لمقان، در افواه جمهور انام سمر و مشتھر گشت که احمد شاه خان سرمیر اسپور امیر مبرور را به قتل رسانیده است، چنانچه از افشای این خبر، شیر احمد خان ایشک آقاسی نظامی در ضمن حکایات سوانح عمری خود، که نگارنده [فیض محمد کاتب] آن را به امر امیرامان الله خان غازی مرتب نموده، اشارت کرده می نویسد که: "برادرم از لمقان که نزد سردار عبدالرحمن خان عم خود از راه حصول تفریح چند روزه رفته بود، هم عنان اردوی تحت امر کرنیل شاه علی رضا خان در خانه آمده، آهسته به من گفت که از قلعه السراج با اردو به راه افتاد، شب را با ایشان در چارباغ به سر برده، از احاد و افراد اعداد اردو شنیدم که در بین خود می گفتند که امیر را احمد شاه خان سرمیر اسپور کشته است. از شنیدن این سخن به برادرم گفتم که این امر بی اصل و خلاف توقع است. اما زینهار که از زبان شما به گوش کسی نرسد."» (صفحه 663)

## قیام عساکر و زندانی ساختن یک تعداد درباریان به اتهام قتل امیر:

همین سخن امیرنصرالله خان درمورد قاتل امیر شهید و شایعات دیگر بروحیه تعدادی از عساکر اثر بخشید و به سرعت به شکل قیام تبارز کرد که منتج به رویدادهای جدی دیگر در جلال آباد شد و در نهایت منجر به استعفی امیر نصر الله خان به نفع شاه امان الله گردید. برای شرح این رویداد بهتر است فشرده متن سراج التواریخ را تقدیم دارم:

در ذکر وقایع روز چهارشنبه 24 جمادی الاول 1337 هجری (8 حوت 1297 ش) آمده است که با افزودن تنخواه عساکر از طرف امیرامان الله خان به ماه بیست و پنج روپیه که در بین عساکر جلال آباد شایع گردید از یکطرف و دادخواهی از قتل امیرشهید و اغوای شاه علی رضاخان کرنیل مؤظف در شب قتل از طرف دیگر بلوا و قیام عساکر در جلال آباد برپا گردید.

فیض محمد کاتب در این مورد می نگارد: «عبدالاحد خان [وردک مایار- یکی از معتمدان امیرنصرالله خان] از شور و فغان فوج نظام آگاه گردیده، قبل از طلوع آفتاب برموتر تعجیل و شتاب نشسته، با نامه مردم جلال آباد که برای اهالی کابل رقم و امضاء و بدو سپرده شده بود، راه کابل برگرفت و علیا حضرت با محمد ولی خان جهت حصول معلومات از شورش فوج و درک سبب آن که به آنان معلوم نبود، تاطلوع آفتاب درنگ و ترک آهنگ حرکت جانب کابل کردند. و پس از طلوع آفتاب درباریان و شورائیان اکثر از حالت بلوا و غوغای لشکر نظام آگاه و رهسپار بارگاه شدند و از جمله سپهسالار محمد نادرخان به بازدید شیخ صاحب جان پادشاه که در جای علی احمدخان ایشک آقاسی ملکی منزل و مأوی داشت رفته، و دیگران عموماً به درب اندورن باغ شاهی که هنوز امیرنصرالله خان در خواب اضطراب بود، فراهم و گردآمده، سردارمحمدیوسف خان مصاحب خاص امیرشهید و سردارفتح محمدخان امین العسس و محمدعزیزخان ایشک آقاسی خارجه و احمد شاه خان میراسپور و احمدعلی خان [پسر سردارسلیمان خان] سرخان اسپور در حجره نشیمن شاه محمود خان سرسراوس، واقع جنب شرقی دروازه و بیرون باغ شده، متفکرانه از پیش آمد وخامت باهم درحکایت شدند که چه کنند و چه چاره جویند؟ زیرا که سپهسالار از بلوای لشکر در نزد شیخ پادشاه آگاه شده، رهسپار اطفای نائره غوغا گردیده و به مجرد وصولش در اقامتگاه سپاه، اعداد عساکر او را با برادرانش و غلام بچگان خاص حضوری که در لمقان [لغمان] بودند، قاتل قرار داده به تحریک و ایمای شاه علی رضا خان کرنیل، با شاه محمود خان سرسراوس و محمدعلی خان برگد که هر دو تن با او همراه رفته و برادرانش بودند، از اسپ فرود آورده و گرفتار ساخته، احوال حبس و قید هر سه تن به اینان رسیده مشوش و مضطرب شده، باهم تدبیر و چاره کار جستن آغاز کردند.»

«در این حال امیرنصرالله خان از خواب بیدار و از بلوای فوج و حبس سپهسالار خبردار گردیده، دست از پا گم کرد و مضطربانه کس فرستاد شهزاده عنایت الله خان نایب السلطنه و میرزا محمد حسین خان مستوفی و علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی را... امر احضار فوری و درب بار نمود که به صلاح و صوابدید ایشان به سواری موتر نزد گروه عسکری به شفاعت مامور رفتن فرمود که سپهسالار را از قید برهانند و از مقصد و مدعای بلوای ایشان علم حاصل کنند که از چه سبب سپهسالار را حبس کرده اند و از دولت چه میخواهند؟ و ایشان در اقامتگاه سپاه که قدر دومیل جنب شهر جلال آباد واقع است شده، پس از چندین دقیقه باز آمده از حصول معلومات و نظریات خود به عرض رسانیدند که تبلیغ فرمایشات اعلیحضرت را نموده، ایشان به گوش قبول کمتر شنیدند و سپهسالار و برادرانش را هر چند سماجت و معذرت و شفاعت به کار رفت، رها ندادند و از حکومت و خود اعلیحضرت، قتله [قاتل] امیر شهید را میخواهند و سبب حبس سپهسالار را اظهار کردند که قرار وظیفه فرضیه عهده خود اقدام در تفحص و تجسس قاتل امیر شهید نکرده، ترک بالزمه نمک خواری و سپهسالاری نموده، او را قید کرده اند.»

فیض محمد کاتب در ادامه می نویسد: «امیرنصرالله خان از شنیدن این بیان حال، زیاده تر اختر اقبال خود را در حوض و فول دیده، دوباره دو تن سید را نزد سپاه فرستاد که ایشان هر که را قاتل میدانند بگویند که بدیشان تقویض شود و ایشان دست از فتنه باز کشند... هر دو تن دوباره رفته و احوال آوردند که ایشان به جز قاتل امیر دیگر هیچ نمیخواهند... کسانی را که قاتل میدانند و دلایل اثبات قاتل بودن آنان اقامت می نمایند، نام به نام نوشته داده اند که ایشان را فوری در لشکرگاه بفرستید که تحقیق و باز پرس خون به ناحق ریخته امیر شهید شوند و

هر که قاتل بود، سزا دیده و به جزای خود می رسد و چون نام نویس را که کرنیل شاه علی رضاخان به خط خود رقم کرده بود، به دست امیرنصرالله خان دادند، مکشوف افتاد که غلام بچه گان خاص و حضوری و برداران سپهسالار را که همه در کله گوش [محل قتل] و محرم خلوت و جلوت با امیرشهید بودند و در شب و روز و گاه بیگانه حایل و مانع از دخول و خروج خود، در هنگام خواب و بیداری اعلیحضرتش نداشتند، رقم کرده بود که فرستاده شوند. و امیرنصرالله خان امر کرد که همه قرار نام نویس فوجی به دست آورده، نزد فوجی گسیل نمایند و سپاهیان نوبتی خدمت چپ و راست در پی اسامی افتاده و از جمله محمدولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص با علیا حضرت معلومات از بلوای فوج حاصل کرده به سواری موتر راه کابل برگرفته و شجاع الدوله فراسباشی که در شب چنانچه گذشت، گریخته بود، نیافته دیگران را پیهم به دست آورده، محبوس و رهسپار لشکرگاه ساختن آغاز نهادند.» (شرح مزید : صفحه 700 تا 703)

از آنجائیکه نام نویس اشخاص مظنون در قتل امیرشهید را کرنیل شاه علی رضا خان به خط خود نوشته و همدست و فد اعزامی به امیرنصرالله خان ارسال داشته بود، معلوم میشود که شاه علی رضاخان با عساکر شورشی ارتباط داشته و اینک امیرنصرالله خان در بیانیه خود در حضور عساکر از احمدشاه خان سر میر اسپور به حیث قاتل امیر نام برد، احتمالاً در تفاهم با کرنیل موصوف بوده باشد. به همین دلیل است که بعداً هیئت تحقیق در کابل قاتل را بین دو شخص مظنون یعنی از یکطرف احمدشاه خان که منسوب به خانواده مصاحبان و پسر عم سپهسالار محمدنادر خان بود و از طرف دیگر کرنیل شاه علی رضا خان که شخص مورد اعتماد خاص نصرالله خان شمرده می شد، مورد بررسی قرار دادند که قتل بوسیله هر شخص که بوده در تبتانی و همکاری یکی از این دو شخص صورت گرفته باشد که یکی از آن دو موظف نوکریوال خیمه امیر در آتش بوده و در زمینه سازی قتل دست داشته است. (درباره جریان تحقیق و محکومیت شاه علی رضا خان بعداً به تفصیل صحبت میشود)

در این موقع آوازه شد که عساکر به شهر خواهند ریخت و دست به تاراج و غارت خواهند زد و بر باغ شاهی حمله خواهند کرد. وقتی امیرنصرالله خان از این موضوع آگاه شد، «لرزه و رعشه بر اندام او عارض گردید و به منشی محمد عمر خان امر کرد که فوراً از طرفش خلع نامه از امارت بنگارد که امضاء کند که من از سلطنت استعفا کردم.» منشی ها وقتی استعفی نامه را تقدیم امیر کردند، اطلاع رسید که آن آوازه دروغ بوده و حالت لشکر آرام است و امیر از استعفی منصرف شد.

مقارن این حال لشکریان نظام برای خونخواهی امیرشهید به منزل شهزاده عنایت الله خان آمدند و خواستار اجازت قتل سپهسالار محمد نادر خان شدند و اما شهزاده به ایشان گفته که: «تنها از کشتن سپهسالار چه حاصل خواهید کرد.... او هر چند از این سخنان به سپاهیان فرمود، ایشان هیچ به گوش قبول نشنوده سخت ایستادند و اصرار کردند که در حال امر کنید و اجازت دهید که سپهسالار را بر خاک و لینعم شهید خود بکشیم و بکشیم... شهزاده مجبور گردید و فرمود خوبست شما مراجعت کنید، من نیز در عسکرگاه می آیم. بعد به حضورم او را از تیغ بگذرانید و از این مژده و نوید و وعده دادن شهزاده عنایت الله خان سپاهیان نعره خوشی برکشیده دعا کنان از باغ شاهی برآمده روی عودت به سوی لشکرگاه نهادند و چون شهزاده عنایت الله خان از گرفتاری به حضور عم محترم خود و راه و چاره جستن با او در عسکرگاه رفتن نتوانسته، تا که به ساعت چهار از روز چهارشنبه مذکور سپاهیان، سپهسالار و شاه محمود خان سرسراوس و محمدعلی خان برگد برداران او را غل و زنجیر برگردن انداخته و بر عراده شکسته حمل و جانب جای شهزاده عنایت الله خان از اقامتگاه سپاه نقل دادند که اجازت حاصل نموده، هر سه تن را بر تربت پاک امیرشهید هلاک سازند و در این وقت شهزاده که در جای خود نبود و با عم معظم خود خلوت داشت، عمش با او قرار داد که امارت به او مفوض گردیده، خود امیرنصرالله خان به بهانه سفر مکه و گزاردن افعال حج از خاک افغانستان بیرون شتابد و آنگاه که آتش فتنه خاموش گردد... از مکه زادهالله شرفاً بازگشته و به اتفاق مواظب امور امارت شوند و یا به یک از دوتن خود واگذار آیند و بر این قرارداد در سجل عهد و سوگند نگار داده امضاء کردند.» (صفحه 704)

در این موقع سردار آصف خان و سردار یوسف خان [مصاحبان خاص] با دیگر اعضای خانواده عزم کردند تا شهر را ترک و فرار نمایند، ولی به دلیل اینکه مبدا اینکار به سپهسالار و بردارانش گزندی برسد، از فرار منصرف شدند و همه در دست سپاهیان گیر آمدند. فیض محمد کاتب می نویسد: «پانزده نفر از خاندان سپهسالار

محمد نادرخان از قبیل پدر و برادر و عم و عمو زاده و شوهر عمه و عمه زاده و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص و حضور امیر شهید، گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیده، دوچار یأس و هراس آمدند و شب را بدون اکل و نان و شرب آب به سر برده، دوتن از سپاهیان نیز با ایشان در حجره تنگی بر بستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب روز پنج شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی به ساعت هشت شخصی غلام رسول نام از غرفه حجره، جانب ایشان نگر بسته و سپهسالار او را دیده شناخت و در اندرون محبوس خواسته به دیگران معرفی کرد که وکیل فوجی همین کس است و پس از دخول در محبس سپهسالار از کردار و رفتار نیک و پسندیده صغار و کبار خود که نسبت به عموم افواج نظام و خصوص به او از قوه به فعل آورده بود، یک یک بر شمرده به یادش داد و از رفتار ناهنجار او که نسبت به ایشان به روی روز آورده بود، نیز یاد کرد و او [غلام رسول] قتل امیر شهید را به همه گرفتاران نسبت داده گفت که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدتها در افواه سمر [قصه نا معلوم] بود که غلام بچه گان و خاصان بار، در قتل امیر کمر بسته و باهم درین امر سازگار آمده اند و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف می شود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون و متفق قاتل نبودید، البته بلا مشاهدت آسیب و ایذاء و ضرر رها می شوید.» (صفحه 707)

### استعفای امیر نصرالله خان از امارت و ارسال بیعت نامه به امیر امان الله خان:

مؤلف سراج التواریخ فیض محمد کاتب می نویسد: «امیر نصرالله خان از گرفتار و محبوس شدن آنان و عدم خزان و علوفه و بلوای فوج نظام، دست از حصول مرام کشیده و خود را در امر امارت ناکام دانسته، در روز مذکور خویش را از سلطنت خلع کرده، به امضای خامه خاص بیعت و تبریک نامه به نام اعلیحضرت امیر امان الله خان رقم و ارسال نمود که در یک قسمت بیعت نامه موصوف چنین آمده است: «اطلاع دهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسلطنه کابل به حضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده اید، لهذا چون خود من خواهش امارت را نداشتم و محض از برای سرپرستی شمایان و لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بارگران را بردوش خود قبول نموده بودم و هرگز به نفاق و آزرده گی شما روادار نبودم و نیستم و شما را فرزند دلبند ارجمند خود، به قراری که می دانستم میدانم و امارت و دولت و حشمت آن فرزند ارجمند خود می شمارم، بنابراین خود من به رضا و رغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده، از درگاه حضرت الهی جل جلاله، امامت و امارت آن فرزند ارجمند را نیک و مبارک و پاینده و باقی می خواهم. ان شاء الله تعالی خود من هم عازم دارالسلطنه کابل گردیده و به دیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب شده، دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد، باقی ایام به کام باد.» (متن مکمل بیعت نامه دیده شود: صفحه 707 - 708) [متعاقب بیعت نصرالله خان شهزاده عنایت الله خان و شهزاده حیات الله خان نیز طی یک نامه به امان الله خان بیعت کردند (متن بیعت نامه دیده شود: وکیلی پوپلزائی، عزیز الدین: سلطنت امان الله شاه...."، بخش اول، صفحه 101 - 102)

### انتقال محبوسین به کابل:

«در روز شنبه بیست وهفتم [دهم حوت 1297 ش]، نظامیان به امرایشک آقاسی محمود خان که از طرف اعلیحضرت امیر امان الله خان [بتاریخ هشتم حوت] وارد جلال آباد آمده بود، دست به کار فرستادن محبوسین در کابل اقدام نموده و گرفتاران دست خود را که به نام قتله امیر شهید در سلاسل [زنجیر] و اغلال [دست یا گردن در حلقه آهنی] انداخته بودند، بر عراده های حمل و نقل ائقال بر نشانیده به حفاظت دسته ای از سپاهیان و سالاری کرنیل شاه علی رضا خان رهگرای دارالسلطنه ساختند. سردار نصرالله خان را به سواری موتر و حفاظت چندتن سپاهی، رهسپار نمودند. او در کابل رسیده و محبوس سخت گردیده، در شب جمعه غره ماه رمضان سنه 1338 هجری ق [1299 ش]، در محبس پدر و دجهان کرده، به تاریکی شب به قبرستان غرباء به ذریعه چندتن سپاهی در کنار غربی ده افغانان، جسدش در خاک مدفون و پنهان گشت.»

در این ارتباط باید گفت که سردار نصرالله خان از طی دل خواهان پادشاهی بود و در آن راه تلاش میکرد، چنانکه از افعال و کردارش پس از شهادت امیر حبیب الله خان واضح گشت و اما وقتی دید که رسیدن به این مقام برایش دشوار و حتی ناممکن است، بخصوص وقتی از حمایت مردم کابل و قیام عساکر و زندانی شدن بعضی از

درباریان خاصاً سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش اطلاع یافت و نیز اقدامات پیشنهادی مستوفی الممالک را برای تدارک حمله به کابل از چند طرف دچار تزلزل دید، ناگزیر تن به انصراف از امارت خود داد و به امیرامان الله خان بیعت کرد. در عین زمان جای شک نیست، طوریکه در گزارشات کاتب گفته آمد، سردار نصرالله خان دارای روحیه ضعیف بود و شهامت و قاطعیت در تصمیم نداشت و به مجرد مواجه شدن با اندک مشکل تغییر نظر میداد، چنانچه او در ظرف شش روز امارت خود سه بار تصمیم به خلع کردن خود از امارت گرفت و حتی کاغذی نوشت، اما دیگران بخصوص میرزا محمدحسین خان مستوفی او را از عزمش منصرف ساختند.

(جریان بررسی هیئت تحقیق از اشخاص مظنون در قسمت بعدی تقدیم میشود)

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم

---

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په څیر و لولئ